

جهانگردی در کتاب و سنت و نگاهی به ابن بطوطه در ایران

محمد واعظزاده خراسانی*

با نگاهی به ابن بطوطه در ایران، یا ایران در رحله ابن بطوطه می‌دانیم که جهانگردی و جهانگردان (رحله و رحالین) در اسلام، نقش عمده و تأثیر مهمی داشته‌اند، چه از حیث فرهنگ و علوم و نشر دانش و تبادل معلومات و فرهنگها، و چه از جهت اقتصاد و تجارت، و در زمینه فنون و صنایع و هنر و نیز در بعد سیاست و گسترش و بسط دولت اسلامی، و استقرار و سیطره و نشاط و فعالیت دولت اسلامی در انجام رسالت و پیام الهی و نیل به اهداف والای انسانی خویش.

مراد ما در اینجا از سیر و سفر و رحله کلیه نقل و انتقال و جابه‌جا شدن و به تعبیر قرآن «سیر در ارض» است و نه (رحله) به معنی خاص جهانگردی.

ما معتقدیم باعث و داعی نخستین اهتمام مسلمانان به سیر و گشت، همانا قرآن کریم و سنت شریفه است، که به گونه‌ای مردم را به آن وادار نموده‌اند:

چند دسته از آیات قرآن، انسان مسلمان را برمی‌انگیزند، و او را به نقل و انتقال و جولان در بسیط زمین، وامی‌دارند: مانند آیاتی که می‌گویند زمین خدا گسترده است. «ان ارض الله واسعة» از قبیل این آیه: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا»^۱: آیا زمین خدا وسیع و گسترده نیست تا شما در آن به هجرت مبادرت ورزید؟ و نیز آیاتی که صریحاً مردم را به سیر در ارض و نظر در سرگذشت پیشینیان، فرمان می‌دهد مانند: «قَدْ خَلَّتْ مِنْ

* استاد و پژوهشگر ایرانی.

۱. نساء (۴)، آیه ۹۷.

قَبْلُكُمْ سُنُّنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَنِيبَةُ الْمُكَدِّيْنَ ﴿٣٧﴾^۱: پیش از شما سنت‌ها و سرگذشت‌هایی بوده است، پس در زمین بگردید و ببینید پایان و عاقبت کار مکذبان و تکذیب‌کنندگان رسولان الهی چگونه بوده است.

و نیز: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَنِيبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»^۲: بگو در زمین سیر و گردش کنید. پس بنگرید که سرگذشت و پایان کار آنان که قبلاً بوده‌اند چگونه بوده است.

همچنین آیات جهاد و کوچ کردن (نفر) و هجرت فی سبیل الله که به هر حال، یک نوع سفر و نقل و انتقال را دربردارند و این قبیل آیات، در قرآن فراوان است. یا آیه‌ای که مردم را به سفر جهت تفقه در دین، و کسب علم، فرمان می‌دهد و آن آیه نزد علمای اصول، معروف به آیه (نفر) است: «وَمَا كَانَتِ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۳: همه مؤمنان که نمی‌توانند (برای کسب علم دین) کوچ کنند، پس چرا از هر دسته‌ای که جماعتی کوچ نمی‌کنند، تا در دین تفقه کنند و بصیرت به دست آورند، تا هنگامی که نزد مردم خود برگشتند آنان را بیم و هشدار دهند، به این امید که مردم (از کارهای بد و عذاب الهی) پرهیز نمایند.

در قرآن، یک سوره کامل، هر چند مختصر راجع به سفرهای تجارتنی زمستانی و تابستانی قریش است که کلمه (رحله) در آن به کار رفته است: «لِيَلْفِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِذْ لَفِيهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ حَوْفٍ ﴿٤﴾»^۴.

علاوه بر همه این آیات متنوع و فزاینده، در قرآن، آیات بسیاری است که همّت و کوشش مردم را به شناخت آفاق وجود و اسرار کون، و آثار رحمت الهی، و معرفت آنچه خداوند در آسمان و زمین از آیات و نشانه‌های علم و قدرت خود (آفریده) مانند

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۳۷.

۲. روم (۳۰)، آیه ۴۲.

۳. توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

۴. قریش (۱۰۶)، آیه ۴-۱.

کوهها، دره‌ها، نهرها، دریاها و کشتی‌هایی که به‌سود مردم در دریاها جریان دارند، و نیز اصناف حیوانات و انعام و پرندگان و جنبندگان، و انواع نباتات و اشجار توجه می‌دهند، که از ذکر آن‌ها از باب اختصار خودداری می‌شود. مسلماً هدف از این همه یادآوری‌های مکرر، آن است که مردم به‌عظمت خالق و گسترش علم و قدرت و حکمت و رحمت او پی ببرند.

ابن جبیر (۶۱۴-۵۳۹ هـ ق) و ابن بطوطه هر دو رحله خود را به‌ادای مناسک حج و زیارت قبر پیغمبر^(ص) و قبور صحابه و اهل بیت^(ع) در مدینه منوره آغاز کرده‌اند

همچنین قرآن، از باغ‌ها و قصرهای ملوک و جباران یاد می‌کند مانند: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٦٥﴾! تا مردم از دیدن ویرانی‌ها و دیار خالی آنان عبرت بگیرند. و این قبیل آیات عملاً دستور سفر و سیر را دربردارند. و مانند آن‌ها است آیاتی که انسان را به‌طور کلی به‌اندیشه در آفرینش، و گسترش دایره شناخت و معرفت وامی‌دارد و او را

تشویق می‌کند تا مشقت و رنج سفر را جهت آگاهی و اشراف بر آن آثار به‌جای مانده و نشانه‌های آشکار قدرت الهی بر خود هموار نماید و به‌سیر و گشت در زمین بپردازد.

این است مهم‌ترین انگیزه رحله و سیر و سفر در اسلام. و برخی از جهانگردان و رخالین مسلمان، و نویسندگان کتابهای «مسالک و ممالک» در آغاز کتاب خویش، به‌الهام گرفتن خود از این قبیل آیات قرآن تصریح کرده‌اند. مثلاً در آغاز رحله ابن بطوطه بر سبیل حسن مطلع و به‌اصطلاح «براعة الاستهلال» آمده است:

الحمد لله الذي ذلل الارض لعباده ليسلكوا منها سبلا فجاجا، و جعل منها و اليها قاراتهم الثلاث^۲ نباتا و اعاده و اخراجا، و دحاها بقدرته فكانت مهادا للعباد، و ارساها بالاعلام الراسيات و الاطواد - تا این‌که می‌گوید: «اکمل علی خلقه الانعام بتدليل مطايا

۱. دخان (۴۴)، آیه ۲۵.

۲. در حاشیه آمده مراد از «قارات ثلاث»، قاره‌های ثلاث آسیا و افریقا و اروپا است که در آن روزگار بسیط زمین و جهان را تشکیل می‌داد، و بعداً آمریکا و استرالیا کشف گردید و پنج قاره شهرت یافت. ولی آقای دکتر تازی دانشمند مغربی که بر کنگره ابن بطوطه اشراف داشت، و به تحقیق فنی رحله اشتغال دارد در سخنرانی خود گفت در برخی نسخ به‌جای (قارات) (اثارات) آمده است.

الانعام، و تسخیر المنشآت كالأعلام، لتمتطوا من سهوة الفقر و متن البحر اثباتا» و این تعبیرات همه از آیات قرآن که در مورد تفکر در آثار خلقت آمده، اقتباس گردیده است. و نیز در سنت شریفه و احادیث، تأکید اکید بر این اهداف عالی شده است. رسول اکرم (ص) مردم را به طلب علم و کسب دانش ولو در نقطه دور، ترغیب فرموده است مانند: «اطلبوا العلم ولو بالصین» و در آن هنگام، چین دورترین نقاط معموره جهان بود. یکی از دانشمندان، در مورد این حدیث گفته است:

”در آن هنگام در کشور چین علم دین وجود نداشت، ولی مسلمانها از این سخن پیغمبر به فراست دریافتند که در چین، علم مفیدی وجود دارد و به همین انگیزه به چین شتافتند و صنعت کاغذ را از آنجا گرفته، به جهان اسلام آوردند و پیداست که کاغذ بیشترین وسیله ضبط علم و صیانت آن از تباهی و باعث نشر و گسترش آن بین مردم و سبب ذخیره کردن علم برای آیندگان است.“

عنایت و اهتمام اسلام به امر سفر در طلب علم تا آن پایه است که در حدیث آمده است «الا من مات فی طلب العلم مات شهیدا»^۱: هرکس در راه کسب علم بمیرد شهید مرده است.

خطیب بغدادی (م: ۴۶۳ هـ ق) کتابی دارد به اسم الرحلة فی طلب الحدیث و نیز در کتاب دیگر او به نام فضل اصحاب الحدیث و همچنین در کتابهای دیگر محدثان بانی تحت عنوان «باب فی فضل الرحلة فی طلب الحدیث» آمده است.

در بین علما و محدثان نامی، کمتر کسی را می‌یابیم که در شهرها و مراکز مهم علمی جهان اسلام، به نقل و انتقال و تحمّل مشقت سفر در راه کسب دانش پرداخته باشد. حتی خود ابن بطوطه نیز اخذ و تحمّل حدیث، یکی از مهمترین انگیزه‌های او در این سفر طولانی به شرق و غرب جهان اسلام که حدود ۳۰ سال طول کشیده، بوده است. وی در جامع اموی شام که از آن به «جامع بنی امیه» یاد می‌کند تمام کتاب صحیح بخاری را از کسی که درباره‌اش می‌گوید شیخ معمر، رحاله آفاق، ملحق‌کننده اصاغر

۱. در مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰، و نیز در بحار الانوار ج ۱، ص ۱۸۶، احادیثی به این مضمون آمده، اما نه به این لفظ.

به اکابر، شهاب‌الدین احمد... المعروف به ابن السحنه حجازی، در چهارده مجلس شنیده است و او با سند خود که تفصیل آن همراه تاریخ قرائت هریک از شیوخ آمده است، این کتاب را از امام بخاری مؤلف آن نقل می‌کند و نیز سایر مشایخ خود را در دمشق نام برده است.^۱

علاوه بر آنچه در انگیزه رحله و سفر گفته شد، انگیزه دینی دیگری در همه جهانگردان مسلمان و کلیه کسانی که استطاعت حج را داشته‌اند وجود داشته، و آن ادای فریضه حج است. مثلاً ابن جبیر (۶۱۴-۵۳۹ هـ ق) و ابن بطوطه هر دو رحله خود را به ادای مناسک حج و زیارت قبر پیغمبر^(ص) و قبور صحابه و اهل بیت^(ع) در مدینه منوره آغاز کرده‌اند، هرچند ابن بطوطه در آغاز، موفق نشد از راه مصر و دریای سرخ به حج برود و از راه شام به مکه رفت.^۲ به علاوه سه بار حج دیگر هم در اثنای جهانگردی خود به عمل آورد.

در هر حال، باعث و انگیزه اصلی برای سفر و سیر و گشت در اسلام، امر دینی بوده است و نه گردش و خوش‌گذرانی و تفریح. و به‌طور کلی این انگیزه‌ها خلاصه می‌شود در: طلب علم و نشر آن، تفقه در دین، ابلاغ دعوت اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و هجرت در راه خدا، طلب معاش و «ابتغاء فضل الله»، معرفت اسرار خلقت و آثار رحمت، پی بردن به سرنوشت و عاقبت سوء کافران و مکذبان و عبرت گرفتن از آنان و نیز ادای فریضه حج و زیارت قبور اولیاء، و دیدار و ملاقات با بزرگان دین، و همه این اهداف مقدس به‌طور واضح، در رحله ابن بطوطه ملموس است.

ثمرات رحله

این سفرها و رحله‌های دور و دراز، برای صاحبان آن موجب بصیرت و بینش و مهارت در زمینه دانش و صنعت و سیاست و تاریخ و جغرافیا بوده و به علاوه، باعث تألیف چند نوع از کتابها و مؤلفات نفیس گردیده است که در کتابخانه‌های اسلامی به‌جای

۱. رحله ابن بطوطه، ص ۲۶-۱۲۰.

۲. همان، ص ۷۰.

مانده و به‌دیگران به‌ارث رسیده و از آنها در گسترش فرهنگ و شناخت امتها و ملل و نحل و عقاید، بهره برده‌اند.

از جمله کتابهای (رحله) است که اکثر آنها به‌عربی و برخی از آنها به‌زبانهای دیگر اسلامی، از جمله سفرنامه ناصر خسرو به‌زبان فارسی تألیف گردیده است.

همچنین، کتابهای فتوحات، و مسالک و ممالک، و کتابهای جزیه که هدف از این قبیل کتب اندازه‌گیری مساحت اراضی مفتوحه و کیفیت فتح این اراضی توسط مسلمین، جهت ارزیابی خراج آنها بوده است. زیرا در فقه اسلامی، کتاب خاص یا باب مشخص در کتاب زکات یا در کتاب جهاد، به‌نام «احکام الاراضی» وجود دارد، زیرا اراضی مفتوحه هرکدام در فقه، برحسب کیفیت فتح آنها (عنوه یا صلحا) و این‌که اهالی آنها اسلام را پذیرفته‌اند یا بر دین خود، باقی‌مانده‌اند، و این‌که آنان اهل کتاب هستند مانند یهود و نصاری، یا ملحق به‌اهل کتاب مانند مجوس، یا از غیراهل کتاب از ادیان دیگر هستند، حکم خاص خود را دارند و احکام آنها فرق می‌کند.

یکی از آنها، کتابهای جغرافیا است که از همه معتبرتر کتاب معجم‌البلدان و تقویم‌البلدان یاقوت حموی است. و نیز تعدادی از کتابهای تاریخ است زیرا برخی از مورخان ما در عین حال، جهانگرد و از رخالان بوده‌اند مانند یعقوبی (م: ۲۹۲ هـ ق) و مسعودی (م: ۳۴۶ هـ ق). مسعودی ادعا دارد اولین کسی است که کشف کرده دریای سیاه جدای از بحر خزر است پس از این‌که از منطقه دیدن کرده است. او در لابلای کتابهایش به‌خصوص در کتاب التنبیه و الاشراف پاره‌ای از مشهودات خود را درکنار مرویات و منقولاتش آورده است.

در پایان این بخش، به‌این نتیجه می‌رسیم که این همه حسنات و خیرات سیر و سفر، در اسلام از کتاب و سنت برخاسته است. در کتابهای حدیث در مقدمه کتاب حج، چند باب در آداب سفر آمده که حاکی از اهمیت سیر در ارض در اسلام است.

ایران در رحله ابن بطوطه

در بخش دوم، قصد ما آن بود که راجع به‌وحدت اسلامی و همبستگی مذاهب اسلامی در رحله ابن بطوطه، که با اهداف ما در مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، سازگار

است بحث و تحقیق کنیم، به این امید که این بطوطه با حریت و آزادی که لازمه جهانگردی است و با بصیرت و احاطه وی بر ملت‌های اسلامی در راه تقریب مذاهب، دست ما را بگیرد، و فراروی ما دیدگاه‌ها و آفاق جدیدی از مباحثات و سهل‌گیری مذهبی و همزیستی و حسن تفاهم بین پیروان مذاهب اسلامی بگشاید. می‌دانیم که مسلمانان به حال هم جاهلند و یا تجاهل می‌کنند، و این جهل و بی‌اطلاعی از حال هم، دشمنی و ابهام و انکار یکدیگر را برغم اشتراک آنان در اصول دین و در بسیاری از فروع، باعث گشته است. هرچند باید به وجود پاره‌ای از انحرافات به خصوص در بین عوام و افراد عادی هر فرقه، اعتراف کرد اما با آگاهی درست از مذاهب، این قبیل انحرافات قابل اغماض و گذشت است و نباید باعث سوء ظن و «داوری نادرست

درباره اصل مذاهب بشود». فکر می‌کردیم این بطوطه به این نکته مهم توجه داشته است.

باعث و انگیزه اصلی برای سفر و سیر و گشت در اسلام، امر دینی بوده است و نه گردش و خوش‌گذرانی و تفریح.

این چیزی بود که ما از این بطوطه گردشگر سرزمین اسلام شمالاً و جنوباً و شرقاً و غرباً در قرن هشتم، انتظار داشتیم. ولی پس از سیر و بررسی رحله او آرزوی ما ناکام ماند چه آن که

این بطوطه را مردی متمسک به مذهب خود و پایبند به دین، با تقوی، پرهیزگار و صالح یافتیم، و این همه صفات شایسته است، جز این که او از جمله کسانی است که در پایبندی به مذهب خود: مذهب معمول اهل سنت، حق را منحصر به آنچه نزد او است می‌داند، حتی در مورد مسائل اجتهادی و آراء و عقاید مورد اختلاف، و مبتنی بر رأی و اجتهاد، که طبعاً جای اختلاف در آنها وجود دارد. او بین قطعیات و ظنیات، و میان آنچه از راه یقین، و با نص صریح ثابت شده و آنچه از راه ظن و اجتهاد، بدون وجود نص صریح یا با نصی که در سند یا دلالت آن اختلاف نظر است به ثبوت رسیده، فرق نمی‌گذارد. کما این که وی میان آنچه نزد خبرگان و اهل بی‌ش و بصیرت از هر مذهب ثابت است، با آنچه در بین عوام و توده مردم هر مذهب شیوع دارد تفاوت قائل نگردیده است.

چه خوب بود ابن بطوطه مانند ابن ندیم می‌بود که از مذاهب اسلامی و کتابهای خاص هرکدام از مذاهب اطلاع داشت و با پیشوایان مذاهب و اهل اطلاع و با بصیرت و خبره هر مذهب تماس می‌گرفت، بلکه با آنان دوست بود و از جانب آنان با بی‌طرفی کامل و با نظر بلندی و گذشت و با احترام تمام سخن می‌گفت. یا مانند ابن جبیر سلف خود بود که در بین طوایف شام میان ملاحده اسماعیلی و سب کنندگان خلفا با امامیه و زیدیه که معتدلند فرق می‌گذاشت^۱ حال اگر ابن بطوطه چنین حالتی داشت، به‌طور قطع او علاوه بر همه فضایل و مزایایش از جمله رجال تقریب مذاهب و از منادیان وحدت اسلامی و نیز از دانشمندان علم (ملل و نحل) به‌شمار می‌رفت و اکنون چنین نیست. داوری به‌حق درباره ابن بطوطه آن است که او در همه آراء و نظراتش از توده‌ها و ملت‌های مسلمان و دربارها و خانقاه‌ها سخن می‌گفت نه از علمای مذاهب و فقها و متکلمان. پس او را باید یک نویسنده مردمی دانست و نه از جمله نویسندگان کنجکاو و اهل تحقیق و درایت. او هرچه را دیده و شنیده نوشته است نه آنچه را با دقت بررسی و تحقیق نموده است.

همه آنچه گفته شد مرا بر آن داشت تا به‌موضوعی پردازم که با کشور ما سازگارتر است، و آن موضوع، «ابن بطوطه در ایران» یا همان‌طور که گفتم: «ایران در رحله ابن‌بطوطه» است.

در این رابطه می‌گویم: ابن بطوطه در خلال سفر طولانی خود، چهار بار به ایران یا به‌قول خودش «فارس» یا «بلاد عجم» وارد شده است، هر بار از یک ناحیه از ایران، ولی او هیچ‌گاه سراسر ایران را در یک نوبت سیر نکرده است، و اینک توضیح: وی پس از این‌که بار اول از راه شام حج گزارد، از راه صحرا روانه عراق شد. ابتدا وارد نجف گردیده آن را توصیف نموده، قبر امام علی^(ع) را زیارت می‌کند. سپس راهی شهر واسط شده و آنگاه به‌ترتیب از بصره و ابله دیدن نموده، آنگاه از راه دریای فارس (بحر فارس، به‌تعبیر وی) به‌عبادان (آبادان) رسیده است، و از آن‌جا سوار کشتی شده تا به‌شهر ماجول (بندر ماهشهر امروز) رسیده و به‌ساحل آمده از راه زمین به‌سرزمین

۱. رحله ابن‌جبیر، ص ۲۵۲.

(اللور) یعنی همین (لرستان) کنونی آمده و می‌گوید آن سرزمین وسیع میان خوزستان و اصفهان است و از «رامز» و جرآن از بلاد کردستان عبور کرده به شهر «تستر»، شوشتر کنونی رسیده و می‌گوید این شهر، آخر دشت و اوّل جبال است (در قدیم آن منطقه تا برسید به منطقه ری (جبال) نامیده می‌شد). از شوشتر به سوی (اشترکان) که گویا (تویسرکان) کنونی است، سپس به «فیروزان» و بعداً به «نبلان» رفته، و به سیر خود ادامه داده تا به (اصفهان) یا «اصبهان» که به گفته او از (عراق عجم) است رسیده، و راجع به اصفهان می‌گوید از شهرهای بزرگ و خوب است، جز این که بخش عمده آن به سبب آشوبی که میان اهل سنت و شیعه، و به تعبیر او (روافض) واقع شده خراب گردیده و هنوز هم جنگ بین آن‌ها ادامه دارد. گویا در این جا ابن بطوطه فراموش کرده که اصفهان در قرن هفتم یعنی تقریباً هفتاد سال پیش از ابن بطوطه به دست مهاجمان مغول ویران شده است و آن را به حساب جنگ شیعه و سنی می‌گذارد.

ابن بطوطه از اصفهان جهت زیارت شیخ مجدالدین شیرازی، یکی از اقطاب بزرگ تصوف که او را بسیار می‌ستاید راهی شیراز شده، در خط سیر خود از شهرک «کلیل» سپس قریه «صوما» سپس (یزدخاص) سپس بیابان (دشت الروم) سپس (مابین) عبور نموده و به شیراز وارد شده است. او می‌گوید: در آن جا هیچ همی و قصدی نداشتیم مگر دیدار قاضی امام، قطب اولیاء، فرید دهر، صاحب کرامات ظاهره، مجدالدین، اسمعیل بن محمد بن خداداد. می‌گوید بار دوم هم، هنگام رفتن به سوی هند به دیدار این شیخ بزرگوار نایل گردیده است.

ابن بطوطه در این جا از سلطان محمد خدابنده و به تعبیر او سلطان عراق و از گرایش او به مذهب (روافض) که به گفته او این گرایش به وسیله مردی از روافض بوده یاد می‌کند. مراد وی از این مرد همانا علامه حلّی صاحب کتابهای با ارزش در زمینه کلام، فلسفه، اصول، رجال و فقه است. علامه، به خصوص در فقه تطبیقی (فقه مقارن) آثاری دارد که نظیر آن‌ها در بین کتابهای فقهی کم است یا نیست. ای کاش ابن بطوطه به جای مجدالدین شیرازی که درویشی بیش نبوده و اثر علمی از او مشهود نیست، با علامه - که البته کمی قبل از سفر ابن بطوطه در سال ۷۲۸ هـ ق از دنیا رفته بود - ملاقات می‌کرد. تا دیدگاه وی و داوری‌اش درباره جماعتی که خمس مسلمین جهان را

تشکیل می‌دهند و سهم وافری در فرهنگ و تمدن اسلامی دارند، (یعنی شیعه امامیه) معتدل می‌شد و آنها را روافض نمی‌نامید. در این‌جا فرماندار شیراز، ابواسحق را نام می‌برد و می‌گوید: وی قصد داشت ایوانی مانند ایوان کسری بنا کند و کار را هم شروع کرد، ولی به‌اکمال آن موفق نگردید.

ابن بطوطه در این سفر، از شیراز راهی بغداد می‌گردد و در راه خود از شهر کازرون سپس شهر (زیدین) می‌گذرد که به‌گفته او به‌این نام نامیده شده زیرا قبور «زید بن ثابت و زین بن ارقم» انصارییین، صاحبی رسول الله^(ص) در آن‌جا است. از آن‌جا به (حویزا) می‌رسد که مراد همین (هویزه) کنونی است که به‌دست ارتش عراق در جنگ تحمیلی هشت‌ساله به‌کلی ویران گردید و جز اطلال و ویرانه‌هایی از آن برجای نماند و اکنون هم به‌همان وضع باقی است، ولی در جوار آن هویزه جدیدی به‌همت آستان قدس رضوی بنا شده که من پس از ساخته شدن از آن دیدن کردم.

وی راجع به (حویزا) می‌گوید: شهر کوچکی است که ساکنان آن عجم‌اند و مسافت میان آن و بصره، چهار روز و بین بصره و کوفه پنج روز است. از آن‌جا به‌بصره رفته و از بصره از راه بیابانی که جز یک‌جا آبی در آن نبوده به‌کوفه رفته، و سپس به (حله) سپس به (کربلا) مشهد امام حسین بن علی^(ع) رفته است. درباره کربلا می‌گوید: شهر کوچکی است و اهالی آن دو طایفه‌اند که دائماً میان آن‌ها جنگ دایر است، با این‌که هردوی آنان (امامی)‌اند و به‌یک پدر می‌رسند، و به‌همین سبب، شهر خراب شده است.

از (کربلا) راهی (بغداد) شده، به‌طور بسیار جالب آن را توصیف می‌کند، سپس از بغداد راهی (تبریز) شده که پایتخت سلطان خدابنده بوده است. و شهرهای آن ناحیه را یکی پس از دیگری توصیف نموده، و دوباره به‌بغداد برمی‌گردد و از آن‌جا به‌دیاربکر رفته و بار سوم به‌بغداد برگشته و از آن‌جا برای دومین بار عازم حج شده است.

پس این بار دومی بود که ابن بطوطه وارد ایران شده ولی، از سمت شمال غربی از بغداد به‌تبریز آمده و برگشته است درحالی‌که در نوبت اول، از ناحیه جنوب غربی (آبادان) داخل ایران شد، و از اصفهان و شیراز تجاوز نکرد و به‌سوی عراق برگشت.

ابن بطوطه بار سوم، از ناحیه جنوب (هرمز) و بار چهارم از ناحیه شرق از راه آسیای وسطی به‌گونه‌ای که خواهیم گفت وارد ایران گردیده است.

او پس از ادای مناسک حج نوبت دوم، از راه دریا و بحر احمر به سودان رفته، سپس از راه دریا به بلاد یمن آمده آنگاه باز هم از راه دریا به بلاد (بربر) مقیدیشو (صومال امروز) رفته از آنجا به (ظفار) منتهی الیه بلاد یمن در ساحل دریای هند رفته و از آنجا در حالی که از چند جزیره گذشته به شهر (عمان) وارد شده، و از آنجا به ناحیه (هرمز) در ساحل خلیج فارس رسیده، می‌گوید: آنجا بندر هند و سند است و از این بندر متاع و مال التجاره به هند و عراقین و فارس و خراسان حمل می‌گردد.

آنگاه راهی جزیره (جرون) گردیده از آنجا به بلاد ترکمان و شهر (خنج‌بال) و شهر (قیس) یعنی (سیراف) رفته راجع به آن می‌گوید: این شهر در ساحل دریای هند واقع شده و از بخشهای فارس به‌شمار می‌رود.

این نوبت سوم بود که ابن بطوطه از سواحل جنوبی وارد ایران گردیده به سیراف می‌رسد. آنگاه از سیراف از راه دریا به (بحرین) و از آنجا به جده رفته برای سومین بار حج به‌جای آورده است و آنگاه بلاد مصر و شام را سیر کرده به بندر لاذقیه رسیده و از آنجا سوار کشتی شده به سوی بلاد روم شتافته (مراد ترکیه فعلی است) آن بلاد را به بهترین وصف توصیف نموده می‌گوید: همه مردم این بلاد بر مذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه و بر طریقه سنت‌اند، هیچ قدری (منکران قدر الهی در خلق افعال عباد)، و رافضی (یعنی شیعه)، و معتزلی، و خارجی و مبتدعی در بین آنها وجود ندارد، و این فضیلتی است که خداوند آن مردم را بدان اختصاص داده است، جز این که حشیش می‌خورند؟ و آن را عیب نمی‌دانند.

ابن بطوطه بر شهر (الکلاویه) عبور کرده می‌گوید: این شهر اوّل بلاد روم است و از آنجا به (انطالیه) (به‌گمانم همان انطاکیه است) و از آنجا شهر به شهر سیر کرده تا به (قونیه) رسیده و از قونیه بر چند شهر مرور کرده تا به (ارزروم) رسیده، شهرهای دیگری را از آسیای وسطی، و ازبک و ترک که نام می‌برد عبور می‌کند تا این که وارد (قسطنطنیه) می‌گردد. پس آن را نیکو وصف کرده، همچنین کلیسای (ایاصوفیه) را و از آنجا به سوی خوارزم، سپس (سمرقند) و از آنجا به هرات که در آن هنگام از بلاد عجم بوده‌اند رفته است. این نوبت چهارم است که ابن بطوطه وارد ایران می‌شود، اما این بار از سمت شرق وارد ایران شده شهر (هرات) را بسیار خوب ستوده، از آنجا به (جام) و

(طوس) و سپس به (سرخس) سپس به (نیشابور) و بسطام، که همه از شهرهای خراسان است رفته همه را وصف نموده تا این که از این ناحیه به افغانستان امروز رفته تا به کابل رسیده و از آنجا راهی بلاد (هندوچین) گردید، و در پایان، از راه دریا به مغرب برگشته است.

و اینک بحث خود را به آنچه ابن بطوطه راجع به شهر ما مشهدالرضا^(ع) گفته ختم می‌کنم. می‌گوید: از جام به شهر طوس حرکت کردیم و آن بزرگترین شهرهای خراسان و اعظم آن‌ها است شهر مشهور به امام ابی حامد غزالی رضی الله عنهم و قبر وی در آنجا است.

و از طوس به شهر مشهدالرضا رفتیم و او علی بن موسی الکاظم، ابن جعفر الصادق، ابن محمد الباقر بن علی زین العابدین، بن الحسین الشهید، ابن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنهم است. و آن شهری بزرگ و با ابهت، کثیرة الفواکه و میاه و دارای آسیاها است. در آنجا طاهر محمد شاه است و طاهر نزد آنان به معنی (نقیب) است، نزد اهل مصر و شام و عراق و اهالی هند و سند و ترکستان به آن (سید اجل) می‌گویند.

در این شهر (مشهد) قاضی شریف جلال‌الدین ... است.

- تا این که می‌گوید -: مشهد مکرم بر روی آن گنبد بزرگی است و قبر در درون زاویه است، و مردم آن را حالا حرم شریف می‌نامند - و نیز آستانه مقدسه - در جوار حرم مدرسه و مسجد قرار دارد که همه زیبا ساخته شده و دیوارهای آن‌ها با کاشی مزین گردیده است.

در روی قبر، صندوق چوبی است که با صفحات نقره پوشیده شده و قندیل‌های نقره بر آن آویزان است. عتبه در حرم نیز نقره است و بر آن پرده‌ای از حریر مذهب آویخته است. حرم به انواع فرشها مفروش است. در برابر این قبر، قبر هارون‌الرشید امیرالمؤمنین رضی الله عنه قرار دارد که بر آن نیز سکویی است و روی آن شمعدان‌ها را که اهل مغرب به آنها (الحسک) و (المنائر) می‌گویند نهاده‌اند.

هنگامی که یک رافضی (شیعه) برای زیارت وارد می‌شود با پای خود به قبر هارون لگد می‌زند و بر علی‌الرضا سلام می‌دهد. (من گمان نمی‌کنم اگر راست باشد این عمل جز از برخی از عوام سرزده باشد).

مطلب جدیدی که در سخن ابن بطوطه است آن که تا آن هنگام قبر هارون مشخص بوده، اما امروز و از قرنهای گذشته جز همان ضریح امام رضا^(ع) در سمت چپ کسی که از درب حرم وارد می‌شود قبر دیگری مشهود نیست. قبر هارون در وسط بقعه قرار داشته و فرزندش مأمون این قبّه را بر گور او بنا کرده است، و پس از چند سال امام رضا را در بالای سر هارون نزدیک دیوار، دفن کردند، و بعدا اثر قبر هارون محو گردید.